

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

روحانیت از خودگذشته صفوی محمد محسنی تنکابنی

کارنوشت دانشجویی برای درس مبانی تاریخ اجتماعی ایران

موضوع: رابطه حکومت صفوی و روحانیت شیعه

زیر نظر دکتر محمدرضا جوادی یگانه

دی ۱۳۸۴

خاندان صفوی با تکیه بر ایدئولوژی شیعه و حول محور اندیشه فقیه-سلطان توانست پله های قدرت سیاسی ایران را طی کند و حکومتی را بر پایه مذهب شیعه بطور رسمی در سراسر قلمرو ایران پایه گذاری کند. وحدت سیاسی و مذهبی، که صوفیان خانقاه اردبیل ایجاد کردند؛ سبب شد سرزمین ایران که با چندین حکومت محلی اداره می شد و علاوه بر آن در خطر تجاوز امپراتوری عثمانی قرارداشت، با کسب وحدت سیاسی، زیر لوای ایدئولوژی شیعه بتواند حیات خود را بازیابد، وحدتی سیاسی-مذهبی، که هم اکنون نیز ادامه دارد. این که آیا خاندان صفوی در ادعای خود مبنی بر ایجاد یک حکومت شیعه-که احکام اسلام مبنای آن باشد-صادق بودند؛ یا مذهب را برای کسب قدرت می خواستند؟ بحثی است بسیار کلی که در این نوشتار مجال پرداختن به آن نیست. اجمالاً می توان اشاره کرد که نظرات متفاوتی در این باره وجود دارد. برخی صفویه را مجری صادق احکام اسلام می دانند و برخی را نظر بر آن است که صفویه از مذهب، جهت کسب قدرت سیاسی سود می بردند. به هر حال از هر نظر که بررسی کنیم روحانیت و علمای شیعه نقش تأثیر گذار و تعیین کننده ای را در اختیار دارند. از یک منظر تشکیک در سیادت صفویه و شیخ صفی الدین و بالاتر، تردید و شک در ایرانی بودن آنها و نیز عدم تشیع نخستین آنها، همه و همه می رساند که این نقش و قدرت علما و فقهای شیعه بوده است که از آنان حاکمان مقتدر و شیعه دوازده امامی ساخته اند و اصول و مبانی و فرهنگ تشیع اثنی عشریه را به وسیله آنان رواج داده اند و آن را به صورت یک مذهب رسمی و قدرتمند در عرصه جهان عرضه کرده اند و از سوی دیگر قرائن و شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که شاهان صفوی، خاصه، پادشاهان اولیه این سلسله، مانند شاه اسماعیل و شاه طهماسب و اسلاف آنان تا حدود زیادی در گفتار خود صادق بودند. با استقرار دولت صفوی علمای جبل عامل لبنان به ایران فراخوانده شدند و با طرح عنوانی به نام (صدر) که بالاترین مقام روحانی عصر، عهده دار آن بود کار نظارت و دخالت مستقیم و غیرمستقیم بر حکومت و بر امور جاری کشور، به روحانیت شیعه سپرده شد. از این رو، اگر بحث وسیله بودن مذهب، برای کسب قدرت، از نظر صفویه صحت می داشت، می بایست پس از تثبیت قدرت، پیروی از مذهب و روحانیت رها می شد (همانند نمونه رضاشاه) در حالی که دیده می شود، اجرای احکام شرع کم و بیش در سراسر حکومت صفوی جریان داشته است. اما شاهان صفوی با هر عقیده ای که دست به دامان مذهب شده باشند، تأثیر فقه سیاسی را در ایجاد وحدت سیاسی و استقلال ایران نمی توان نادیده گرفت.

تشیع فکری و عملی از جنید به بعد مخصوصاً شاه اسماعیل و دیگر سلاطین این سلسله، هویدا و آشکار بود و خود شاه اعتراف زیادی در پیروی از مرام اهل بیت (علیهم السلام) و شیعه دوازده امامی دارد. به علاوه، نمونه دینداری آنان را از همان سری کتاب های غربیان و مستشرقان و نویسندگان، زیاد می توان یافت. برای نمونه:

پی پترودلواله جهان گرد ایتالیایی که بیش از پنجاه سال در ایران به سر برده و غالباً با شاه عباس همراه و همنشین بوده است، درباره دینداری وی می نویسد :

شاه عباس چه از نظر شخص خویش و چه در کارهای کشور، مسلمان واقعی و معتقد است، مگر معجزه ای روی دهد که او بدین عیسی درآید. من می دانم که در دین خود سخت متعصب است و تمام قوا و دارایی خود را در راه عظمت و اعتلای دین اسلام به کار خواهد برد. در این تعصب ملامتش نمی توان کرد، زیرا معتقد است که با ابراز آن، وظیفه دینی خویش را ادا می کند. ای کاش که پادشاهان ما نیز برای تقویت عقیده و ایمان عیسویان از او پیروی می کردند و به اندازه او تعصب دینی داشتند! (۱)

از نظر فقها، حکومت صفوی دفع افسد به فاسد بود. فقها در مواجهه با شکاف بین تئوری و عمل، با اعتقاد لزوم حکومت فقها در عصر غیبت و عدم وجود چنین مسئله ای در عالم واقع، سعی می کردند مشکل را اینگونه حل کنند که سلطان را مطیع یک مجتهد سازند. نظر محقق کرکی نیز موید این مطلب است. اما فقه اسلامی شیعه فقط از روی اضطرار به این عمل تن می داد و برخلاف فقه سیاسی اهل سنت که سلطنت را به جزئی از خلافت تبدیل کرد- چنانکه در آراء غزالی مشهود است- تلاش نکرد که سلطنت را جزئی از امامت کند. نظر علمای وقت در حکومت صفوی را می توان به نوع آرمانی و نوع عملی خلاصه نمود. یعنی علماء شیعه عقیده داشتند که شاهان فاسد و شرابخوار نمی توانند جانشین پیامبر(ص) شوند و از طرف خدا مأمور به هدایت مردم باشند. اینها که به ندرت سواد خواندن و نوشتن کامل دارند نمی توانند شبهات اعتقادی را مانند حجت های خدا حل کنند. پادشاهان از آن جهت حاکم شده اند و می شوند که جانشینان واقعی پیامبر(ص) را کنار نهاده ایم. سریر حکومت مخصوص نایب امام(ع) که مجتهد پاک و با تقوا است می باشد اما به دستگیری که بتواند با قدرت شمشیر، عدالت را برقرار سازد نیازمند است این دستیار می تواند در مواردی، سلطان عادل باشد. اما درعین حال، علما سعی نمی کردند نظام پادشاهی را تثبیت کنند. بلکه عدالت و خدمت را ملاک جواز سلطان می دانستند. علامه مجلسی یکی از علمای بزرگ شیعه در عصر صفوی پادشاه و مردم را دارای حق متقابل می دانست و در معاشرت با پادشاهان هشدار می داد که از اعتماد بیش از حد به آنان باید پرهیز شود. زیرا معاشرت با آنان باعث می شود در برابر ظلم آنها به مردم، مجبور به سکوت شویم. علامه مفاصد نزدیکی به پادشاهان را برمی شمرد و براین باور بود که دوری از پادشاهان به صلاح مؤمنین است؛ مگر اینکه یکی از سه حالت زیراتفاق افتد: نخست اجتناب از ضرر نفس یا مال یا عرض و خوف که دراین صورت تردد به منزل شاهان عمل به تقیه است و جایز است، دوم دفع ضرر از مظلومی یا رساندن نفعی به مومنی که دراین دو مورد گاهی اقدام کردن واجب است. سوم اینکه به قصد هدایت پادشاهان باشد یا عبرت گرفتن از آنان. به نظر می رسد با این شرایط تمام فقهای عصر صفوی پذیرفتند تا با مشارکت خود در امر حکومت تنها حکومت شیعه جهان را یاری کنند و به اداره امور شرعی بپردازند و امور عرفی مثل آراستن سپاه و تعلیمات جنگی را به شاه واگذارند. با این مفروضات، علماء شیعه به همکاری با دولت صفوی پرداختند و بدون شك یکی از عوامل مهم کنترل قدرت در حکومت صفوی محسوب می شدند. یکی از علمای معاصر صفوی «شیخ علی نقی کمره ای» است. ایشان وجود علماء را در کنار شاه برای جلوگیری از انحراف ضروری می دانست که درواقع همان تئوری تلفیق قدرت شاه و مجتهد برای اداره کشور است. او برای وجود شاه هیچ توجیه شرعی مطرح نمی کرد و تنها بعنوان قدرتی که وجود دارد و گریزی از واقعیت آن نیست، از آن یاد می کرد. از این رو ورود علماء را در دستگاه حکومت برای هدایت آن ضروری می دانست. شیخ، گرچه بر سیادت شاهان صفوی اشاره داشت اما بعنوان یک فقیه آگاه بود که سیادت دلیل بر مشروعیت شاه نیست. و لذا در این باره بحثی نمی کرد. علماء عصر صفوی تلاش عمده ای داشتند که شاهان صفوی را کنترل کنند و در این راه از هیچ کوششی

فروگذار نکردند. دولت صفوی نیز عموماً احترام علماء را حفظ می کردند و تا حدود زیادی نظراتشان را به کار می بستند.

گرچه، تأکید می کنم چندین تن از عالمان شیعه در عصر صفویه، فعالیت سیاسی را به درجه ای پایین تنزل می دادند. مقدس اردبیلی برحسب نگرش اصول گرایانه به فقه شیعه، همانند محقق ثانی و محقق کرکی به شدت به وضع استدلال برهانی برای وصول به آرای فقهی پای بند بود. مشخصه شیوه او استدلال منظم و مستقل ناشی از بینش فقهی خود و چشم پوشی از آرای عالمان پیشین بود.

مهم تر این که مقدس اردبیلی در کتاب تفسیرش، زیده البیان، در فصلی با عنوان (امر به معروف و نهی از منکر) حکمی را پیرامون اجتهاد و تقلید بیان کرده که به طور عمده اقتدار روحانیت شیعه را افزایش می دهد. این وضعیت توجه مقدس اردبیلی را به مصلحتی حساس در تجویز قلمرو نفوذ وسیع تر برای عالمان در عرصه سیاسی و نقش تعیین کننده در نظام دینی، آشکار می سازد.

یکی دیگر از فواید حضور علما در حاکمیت این بود که کنترل ادارات دینی صفویه که دارای ارزش سیاسی مهم برای علما بود به طور عمده به وسیله شبکه های خانوادگی در هم تنیده، تقویت می شد؛ برای مثال، توفیق محقق کرکی در دربار صفویه به پیشرفت دو فرزندش عبدالعلی و حسن کمک کرد، فرزندان او که باید گفت هر دو قدری از شایستگی های فکری پدر را دارا بودند. دو تن از دخترانش با میرشمس الدین استرآبادی، پدر میرداماد ازدواج کردند. سه نوه محقق کرکی، یعنی حسین المفتی و حسین المجدد و میرداماد هر کدام پرآوازه شدند و پست های مذهبی مهمی را در حکومت صفوی ها به دست آوردند. احمد بن زین الدین نوه دیگر کرکی و برادر زن میرداماد نیز عالم و دین شناس برجسته ای بود.

حال برای روشنتر شدن و ملموستر شدن بحث سعی میکنم تا به نظرات علامه محمد باقر مجلسی که از علمای معروف و بزرگی در آن زمان بوده اند و در دستگاه حاکم نیز نقش داشتند اشاره کنم.

علامه مجلسی با تشریح سلسله مراتب الهی ولایت معتقد است داشتن ولایت در درجات مختلف، حقوقی را برای اولیاء ایجاد می کند. از جمله این ولایات، ولایت شاه بر رعیت است. رعایای پادشاه حق دارند انتظار داشته باشند که پادشاه با آنان به عدالت و مهر رفتار کند، زیرا که خداوند آنان را ضعیف و او را قوی کرده است. در برابر سلطان عادل وظیفه رعیت دعا است، و در صورت انحراف سلاطین از جاده صلاح و عدالت ایشان دو راه حل ارائه می کند: یکی دعا برای اصلاح شاه منحرف و دیگری اصلاح خود، باشد که خداوند ایشان را به اصلاح آورد. علامه مجلسی در تبیین و شرح روایات عصر غیبت امام زمان (عج) در بحار الانوار شاهان صفوی را به مثابه سلاطین شیعه ذی شوکت تأیید کرده برای اتصال سلطنت آنان به دولت امام عصر (عج) دعا کرده است. با توجه به اینکه علامه مجلسی به مفاد روایات اهل بیت عالم بوده و در آثار مختلف خود بر حرمت رکون بر ظالمین تصریح کرده در رساله ای بر اساس تعلیم ائمه به نحوه سلوک با سلاطین اشاره کرده، حتی تقرّب به ملوک و امرا را موجب خسران دنیا و عقبی دانسته، می توان با اطمینان نفس اعلام کرد که علامه مجلسی صفویه را مصداق حکام جور نمی دانسته است، بلکه سلاطین مسلمان شیعه ذی شوکتی می دانسته که می توان از اقتدار آنها برای ترویج شریعت سود جست. بدون شك مبانی نظری عملکرد اجتماعی این عالم خودم بر نظریه یادشده منطبق است.

علامه مجلسی علی رغم به رسمیت شناختن سلطنت شاه شیعه تصریح می کند که ایشان معصوم و بالتبع اولوالامر نیستند و نباید آنها را صاحب سلطنتی دانست که طاعت او طاعت خدا و معصیت او معصیت خداست زیرا حق تعالی برای این امر فرموده به اطاعت رسول و اولوالامر که ایشان معصوم و مطهرند.

در مورد دلیل همکاری علمای شیعه با خاندان صفوی به نظر من ریشه اش بر میگردد به بحث تاریخ تشیع، بعد از زمان حکومت امام علی (ع) هیچ يك از امامان شیعه نتوانستند حکومت را در دست بگیرند و هیچ حکومت شیعی برپایه مبانی احکام اجتماعی و سیاسی شیعه شکل نگرفت و از طرفی موج مخالفتها و خفقان سیاسی ایجاد شده به حدی بوده که حدود چهارصد سال گذاشتن نام علی بر روی فرزندان موجب ننگ بشمار می آمده است و کسی هم که شیعه بوده یا در خفا مانده و یا تبعید شده که نمونه اش سیل مهاجرت امامزادگان به مازندان است چون تنها محلی بوده که بدلیل شرایط جغرافیایی و صعب العبور بودن، دوپست سال بعد از ورود اسلام به ایران مسلمان شدند و چون این آشنایی هم از سوی شیعیان بوده همگی شیه شده بودند. شکی که در شیعه بودن و یا سنی بودن بسیاری از بزرگان وجود دارد مانند محی الدین عربی، مولوی، سنایی و... نیز ناشی از همین موضوع است که بدلیل وجود چنین حکومتهایی اینان مجبور بودند خود را سنی بنمایانند و یا مثلا در مورد خلفای ثلاث شعر بگویند تا بتوانند باقی بمانند و کار کنند و اشعار و تفکراتشان هم از سوی نشاندهنده وجود ولایت در آنان است. به این دلیل روی کار آمدن حکومتی که حداقل داعیه اسلام را هم داشته باشد نعمتی است که يك موقعیت استثنایی را برای عالمان شیعه فراهم می آورد که هر چند نتوانند يك حکومت کاملا اسلامی و شیعی را تشکیل دهند ولی حداقل نهایت استفاده را از این حاکمان برای ماندگاری تفکرات شیعه بکنند. امام خمینی(ره) نیز بمناسبت شهادت آیه الله حاج سید مصطفی خمینی در مسجد شیخ انصاری در نجف اشرف، هنگام تبعید می گوید:

می بینم يك طایفه از علما گذشت کرده اند از يك مقاماتی، برای ترویج دیانت و ترویج تشیع و ترویج مذهب حق، متصل شده اند به سلاطین، و آن ها را وادار به ترویج اسلام و مذهب تشیع کرده اند. این ها آخوندهای دریاری نبوده اند. این ها اغراض دینی داشتند. نباید يك کسی تا به گوشش خورد که مثلا مجلسی، محقق ثانی، شیخ بهائی(ره) با این ها روابط داشتند و همراهیشان می کردند، خیال کنند که این ها مانده بودند برای جاه(و مقام) و این که شاه به آنها عنایتی داشته باشد. این حرفها نبوده. آنها گذشت کردند برای این که دین و مذهب را به وسیله آنها ترویج نمایند این ها اغراض سیاسی داشتند، اغراض دینی داشتند... يك مجاهده نفسانی کرده اند، برای این که مذهب را به وسیله آنها و به دست آنها ترویج کنند(۲)

در نتیجه برای علما لازم بود در بنیان های تفکر فقهی شیعه اصلاحات مهمی را پدید آورند، چشم اندازهای تازه ای در قابلیت تفسیری متون شریعت بگشایند، کوشش خویش را به زمینه های بی سابقه و نوگسترش دهند و نظام آرمانی حکومت امامیه را شکل دهند. ساختن جامعه ای مبتنی بر شریعت به معنای يك رویه مذهبی استاندارد شده و برای اینکار به حداقل حکومت موافق با تشیع قناعت کنند و نیز در حفظ آن از دست حکومتهای غیر شیعی و ضد شیعی تلاش کنند .

منابع

- (۱) سفرنامه پی یترودلاواله بنقل از: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس(انتشارات دانشگاه تهران)
- (۲) امام خمینی، کوثر،(تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)
- (۳) دین و مذهب در عصر صفوی مریم میراحمدی
- (۴) مقاله داورهای بدبینانه و دور از انصاف درباره شاهان صفوی دکتر علی اکبر حسینی
- (۵) مقاله اندیشه سیاسی يك عالم شیعی در عصر صفوی، رسول جعفریان
- (۶) مقاله فقه سیاسی در عصر صفوی حسن رحیمی